

سازمان جوانان مترقی

جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

ونقش رفیق اکرم یاری در مبارزات خلق افغانستان

بخش اول

در این اوخروب سایت افغانستان آزاد نوشته ای را از فردی بنام پیکار بنوال به نشر سپرده است. این نوشته از چند جهت قابل تقدیر است: نخست اینکه نویسنده مانند سید حسین موسوی، کبیر توخی و میرویس محمودی فحاشی و بددهنی نمیکند. بر علاوه نویسنده مانند "ساا"ئی ها بیهوده گوئی نکرده و با سطح درک خودش از دلیل و برهان، می نویسد. ثانیاً؛ اینکه نویسنده بی پروا و بی محابا بر سازمان جوانان مترقی و رفیق اکرم یاری شهید حمله میکند. این کار خیلی خوبی است، و خوبی آن نیز به این دلیل است که او غشای عنعنوی "مقدس بودن" هارامی درد. اینکاری بود که ما آنرا با انتهای احتیاط و با انتخاب دقیق ترین واژه ها انجام دادیم ولی و او یلا و فغان و ماتم رویزیونست های "ساا" و تسلیم طلبان ساما (ادامه دهندگان) به عرش اعلی رسید که "ایهالناس! ببینید که مائویست هابر رهبران جنبش مقاومت حمله کرده اند"، "های مردم مائویست هابر عزیز ما رافحش داده اند"، "های زمین و زمان به داد ما برسید که مائویست ها آفتاب رابه تیر بسته اند، اسطوره را اهانت کرده اند... غیره". این نوشته فرصت آنرا به همه ما میدهد که سیمای ایدئولوژیک و نقش سیاسی همه را در جریان یک مبارزه وسیع و عمیق علمی مشخص سازیم. از این ببعداست که دیگر کسی "مقدس"، "اسطوره" و "untouchable" باقی نمیماند و دروازه های پوسیده دژ مقدس پرستی فئودالی و قبیله گرایی ارتجاعی مانند سدهای ریگی در مقابل توفان های بی امان برهان علمی در هم کوبیده خواهد شد. نمایندگان پرولتاریا در افغانستان بر چهره های مخفی در عقب افسانه های "مدرن" یورش خواهند برد. بگذار ببینیم که علم در آخر روز و در فرجام این نبرد "فرازدکی را، خوار سازد کی را".

اندکی با ذهن نویسنده آشنا شویم

نویسنده (پیکار بنوال) میگوید: "... ما با هم همسن و سالیم، با هم بگذشته میرویم از 1347 میگوئیم. من از موقعیتی که داشته ام و آنچه رادیده ام بیان میکنم" بعد از این اشاره مختصر در مورد تثبیت "شعله ای سابقه دار بودنش" در صفحه دوم مقاله مکرر اشاره میکند "حالا از سال 1347 بیان کنم و شما با من باشید. آقای پولادشما از کجای شعله با او بوده اید؟ من از نخستین تظاهرات در طول سالها و تا حالا هستم. آنچه می گویم با آدرس و موقعیت مشخص بیان میکنم. از عملکردها (عملکردها)، از اصولیت ها و از اشتباه ها... سعی کرده ام بیاموزم و همه گاه تلاش کرده و میکنم تا بهتر شوم. لابد شما هم.

سال 1347 من شاگرد بودم؛ در لیسه حبیبیه، از اولین روزی که شعله ای ها به خیابان ها بیرون شدند با آنها بودم و تا حالا پیرو اصل و اندیشه های طرح شده آن که همانا تبلیغ و تعقیب "م.ل.ا" میباشد بوده و هستیم.

در صفحه سوم مجدداً میخوانیم "حالا برگردیم به سال 1347، روز جهانی کارگر اول می" مطابق با یازدهم ثور، برای نخستین بار شعله ای ها دست به تظاهرات زدند...". چنانویسنده اینقدر به سال 1347 برگردد؟ به آن دلیل که او میکوشد به خواننده های جوان بگوید که "شعله ای با سابقه است" از "نخستین تظاهرات در طول سالها و تا حالا شعله ای هست"، "از عملکردها، از اصولیت ها و از اشتباه ها" آموخته است. نویسنده (پیکار بنوال) عنعنات جامعه فئودالی و معیارهای اخلاقی (گوش دادن به حرف ریش سفیدان و بزرگان قریه" را بجای برهان علمی مورد استفاده قرار میدهد. و بطور غیرمستقیم به نسل جوان میرساند که "از شعله ای های سابقه دار است که تا هنوز مبارزه کرده و به حقیقت مسایل از همان نخستین روزها آگاه بوده و هست". اما او چند سطر پائین تر پوست پلنگ را به دور می اندازد و "شعله ای سابقه دار" بودنش را بزیر سوال میبرد.

او مینویسد "من در این نوشته تا حد امکان سعی دارم از مارک زدن و لقب سازی دوری کنم. چون مسئولیت عظیمی است که موقعیت ها و آدرس های مشخص افراد را زیر سوال ببریم".

می بینیم که منظور او از "موقعیت ها" و "آدرس ها" همان موضعگیری سیاسی- ایدئولوژیک افراد است. و او اطلاق نام علمی و تئوریک این "موقعیت ها" و "آدرس ها" را "مارک زدن" میخواند. یعنی اگر ما معتقدین به "تئوری سه جهان" را "روزیونیست" بگوئیم، بر طبق این حکم تنها موقعیت و آدرس داکتر فیض احمد فقید را "به زیر سوال برده ایم" بلکه مسئولیت عظیمی را نیز نقض کرده ایم. اگر ما مشی کودتا- قیام مجید کلکانی فقید را "ماجرای اجوئی اپورتونیستی" بخوانیم، و یا کودتای چندیول و بالاحصار را "ماجرای اجوئی و آوانتوریزم بگوئیم، "مارک زده ایم، و مسئولیت عظیمی را نقض کرده ایم.

از این برخوردار دیده میشود که نویسنده از سال 1347 تا کنون از آن نوع شعله ای هائی بوده است که تا آخر عمر هم به مبادیات جریان شعله جاوید پی نمیبرند. و یا پی میبرند و آنها را در عمل به دور می اندازند. اگر چندین نویسنده میگوید که "از عملکردها، از اصولیت ها و از اشتباه ها" آموخته است اما این آموزش متأسفانه به حدی نیست که او بتواند در روشنائی آن تفاوت بین مارکسیزم و روزیونیزم، مارکسیزم و اپورتونیزم را ببیند و بارویزیونیزم، اپورتونیزم و تسلیم طلبی فاصله بگیرد و آنها را افشاسازد. توجه کنید ما در اینجا یک نقل و قول از داکتر فیض احمد فقید می آوریم: "ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی و اوضاع روسی، میتواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توام با موضعگیری قاطع با شوروی اشغالگر باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال میکنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم مآقرار دارند". این عبارات چه معنی میدهند؟ آیا معنی آنها غیر از اینست که مرحوم داکتر فیض اعتقاد دارد که مولوی نبی محمدی، پیرگیلانی و صبغت الله مجددی بر دموکراسی بطور "صادقانه" و "بیهراس" ایستاده اند؟ آیا در این جادیده نمیشود که مرحوم داکتر فیض فقط با "شوروی اشغالگر" دشمن است نه با کل نظام سرماییداری؟ نه با امپریالیزم و غارت جهانی اش؟ او در راستای همین دشمنی حتی "شاه طلبی" میکند. این تعبیر درست تئوری روزیونیستی تینگ سیائوپینگ در سیاست افغانستان بود و هست و وظیفه اساسی هر شعله ای افشای این تئوری خائنه و مبارزه با آن سیاست تسلیم طلبانه میباشد. حمایت از آن.

بیکار بنوال بعد از 45 سال شعله ای بودن هنوز به این امر پی نبرده که افشای ماهیت رویزیونیسم خروشچی به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی از جمله وظایف اساسی "سازمان جوانان مترقی" بود که از طرق مختلف منجمله از طریق جریان دموکراتیک نوین و نشریه شعله جاوید به پیش برده میشد. این سازمان از همان روزهای اول تاسیس اش دست به افشای رویزیونیسم خروشچی در وجود باندهای خلق و پرچم زد موفقانه آنرا از پیش برد. امروز هر شعله ای واقعی (یعنی هر انقلابی ای که ایدئولوژی مسلط بر سازمان سازمان جوانان مترقی یعنی مارکسیزم- لنینیسم- مائویزم را قبول دارد) وظیفه اساسی اش را مبارزه با رویزیونیسم روسی، چینی، دگمار و رویزیونیسم خوجه ای و "رشته داران" آنها در افغانستان (بقایای خلق و پرچم، سازمان رهائی افغانستان، سازمان انقلابی افغانستان و ساما)- (ادامه دهندگان به اضافه سازمان سوسیالیستهای کارگری) میداند. اما بیکار بنوال چنان شعله ای است که حتی افشای آنها را "مارک زدن" تعریف میکند. فهم اواز "اصولیتها" مدارا با این رویزیونیست هاست. و درکش از مبارزه شعله جاوید به اندازه ای است که تئوری سه جهان را "تئوری رویزیونیستی" خواندن در نظرش "آدرس معین دیگران را بزیر سوال بردن است" و "لقب سازی" معنی میدهد. او میگوید اینگونه لقب زدن هابا "مسئولیتهای عظیم همراه است!". روشنست که مارک زدن، تهمت بستن و فحاشی از تئوری توطئه منشامیگیرد و نزد یک مارکسیست بامسئولیت های عظیم همراه است و بهمین قسم هرزه گی، لمپنی و فحاشی. اما یک کسی که ولو از موضع ناسیونالیستی ساماهم اندکی خصومت با رویزیونیسم داشته باشد، افشای رویزیونیسم "سا" و "ساما" (ادامه دهندگان) را "مارک زدن" نمیخواند.

با آقای بنوال اندکی بیشتر آشنائی پیدا کنیم: طوریکه در بالا آوردیم؛ او میگوید: "از اولین روزی که شعله ای هابه خیابان ها بیرون شدند با آنها بودم و تا حالا پیرو اصل و اندیشه های طرح شده آن که همانا تبلیغ و تعقیب "م.ل." میباشد بوده و هستم". این واقعا افتخار خیلی بزرگی بحساب میرفت و آدمی با این کیفیت در سراسر جهان کمیاب است. اما ما از چند جهت پیش روی این ادعا علامه سوالیه می گذاریم:

1. از نظر تاریخی

بعد از بیرون آمدن "پس منظر تاریخی" عده ای سنگرمبارزه شعله جاوید را رها کردند. برخی از آنها مانند اسحق نگارگر توبه کرده به طاعت و عبادت در مسجد پناه بردند. بان شعیب داکتر فیض احمد "سازمان جوانان مترقی" متلاشی شد. و کمیت عظیمی از شعله ای هابه جریان اپورتونیستی "گروه انقلابی" پیوست. بخش دیگری تحت رهبری داکتر صادق "یاری" شهید و و اصف باختری "سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان" (سرخا) را ساختند. یک بخش دیگر در آلمان تشکلی را بنام "سازمان مبارزه در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان" به وجود آوردند که بعدا بنام "اخگر" مشهور شد. یک عده از بقایای شعله جاوید در کابل و شمالی با سمندر به استقامت سنتریستی پیش رفتند. برخی از اعضا و هواداران دیگر "جنبش دموکراتیک نوین" بالهام از "م-ل-ا" در وجود محافل و گروه های کوچک به مبارزه شان ادامه دادند. به این قسم حرکت قهقرائی داکتر فیض جنبش شعله جاوید را عملابگور سپرد. به این دلیل از سال 1352 به بعد از نظر هیچ کسی "شعله ای" نیست و نمیتواند باشد و این صفت فقط در گفتار "عامیانه" میتواند معنی داشته باشد. در گفتار علمی.

بعد از کودتای ثور 1357 موج دوم تحولات در جنبش چپ افغانستان شروع شد. سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان "سرخا" باتمام کادر هاور هبران آن (به استثنای و اصف باختری) بدست رژیم مزدور خلق

و پرچم بدون هیچگونه محاکمه بقتل رسیدند. "اخگر" خود را منحل اعلام کرد. زنده یاد مجید کلکانی که در سال 1353 به "گروه انقلابی" دکتر فیض پیوسته بود، در سال 1357 از آن جدا شده و در سال 1358 بایکعه از بقیه السیف جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، ملیت گرایان هزاره و ازبک و افراد متمایل به "سوسیالیسم اسلامی" سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را تاسیس کرد. این لازم به یاد آوری است که زنده یاد مجید کلکانی شخصانه در ترکیب سازمان جوانان مترقی سهم داشت، نه هواخواه آن بود. او از سازمان جوانان مترقی الهام میگرفت. او همچنین در شعله جاویدیا (جریان دموکراتیک نوین افغانستان) که تحت رهبری سازمان جوانان مترقی قرار داشت، سهم نبود. تمام سهم مجید فقید در رابطه با سازمان جوانان مترقی همکاری او با "پس منظر نویسان" بود. او "پس منظر..." را تکثیر و پخش کرد. این وقایع تحولات انحطاطی جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را وارد مرحله دوم میسازد. ما نمیدانیم که در جریان این تحولات روبه پائین جنبش چپ افغانستان، جناب پیکار بنوال در کجاست شریف داشت و کدام یک از این سازمان ها را که هر کدام صخره سنگ هزار خرواری بر گور جنبش شعله جاوید بود، شعله ای میخوانده است؟

در اواخر سال 1359 یکعه از افرادی که از مشی حاکم بر "سازمان جوانان مترقی" یعنی مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم (اندیشه مائوتسه دون در آن زمان) الهام میگرفتند و انشعاب دسته اپورتونیست تحت رهبری دکتر فیض رامحکوم میگردند، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" را ساختند. این افراد مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را شرط اساسی در سازمان شان قرار دادند. اما این سازمان نیز نتوانست "م.ل.ا" را مشی حاکم جنبش بسازد و در سال 1359 تحت ضربه قرار گرفت. برخی از افراد این سازمان در سال 1362 دوباره خود را جمع و جور کرده و کارشان را از سر گرفتند. یکسال بعدتر از تشکیل سازمان "پیکار برای نجات افغانستان"، کنفرانس سازمان سامادر پشاور تشکیل و گرایش بمارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را گرایش "آرمان گرائی روشنفکرانه" و "ایتوپی" اعلام کرد. به این قسم ساما که تا آن زمان بنام "کعبه" بسوی "ترکستان" ره سپرده بود، دیگر به اندازه وقیح شده بود که مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را ایتوپی و آرمانگرائی روشنفکرانه میخواند و "ساوو" و "سازمان رهائی" این گستاخی احمقانه را سکوت تائیدگرانه خیر مقدم میگویند.

برای آنکه جناب بنوال را اندکی متوجه "لاف زدن های شعله ای بودنش" بسازیم لازم میدانیم مشخصات سیاسی این سالها را بطور خیلی مختصر در وجود سازمان های مختلف بورژوازی (ساما، ساوو و سازمان رهائی) بر شماریم و توضیح بدهیم که چگونه در سالهای اول حرکت بسوی پولاریزه شدن جنبش چپ افغانستان اوضاع از چه قرار بود.

ساما در کنفرانس سازمانی اش حاضر نمیشود و تسلیم شدن نیروهای تسلیم شده و تسلیم طلبش را در هرات و شمالی مورد انتقاد قرار دهد، بلکه با شرکت این نیروها کنفرانس اش را تشکیل میدهد. ساما حدود دو طول و عرض و پهنای این تسلیم شدن را به جنبش چپ اطلاع نمیدهد و افراد خائین به جنبش مقاومت را معرفی نمیکند. ساما عدم صداقتش را نسبت به جنبش انقلابی افغانستان حفظ نموده و بابر خورد متکبران و اروگانت بورژوائی تسلیم شدنش را در هرات و شمالی یک مسئله داخلی ساما دانسته و به جنبش انقلابی افغانستان اصلا وقعی نمیگذارد. در نتیجه عناصر تسلیم شده و جاسوس مانند سید حسین موسوی، شیر آهنگر و غیره که در این تسلیم شدن هانقش کلیدی را بر عهده داشته اند تحت نقاب انقلابی مستور باقی

میمانند. مضاف بر این؛ ساما خود را به سوسیال-امپریالیزم چین از طریق سازمان اطلاعاتی پاکستان (ISI) نزدیک میسازد و از نظر ایدئولوژیک کمافی السابق بر خط سازش با ارتجاع فئودالی (مشی اعلام مواضع) باقی میماند و حاضر نمیشود آنرا انتقاد کند. کنفرانس ساما از سطح یک کنفرانس با خصلت "تجدید نظر کلی سیاسی - ایدئولوژیک Rectification در سطح یک کنفرانس" تجدید بیعت" تنزل میکند.

سازمان رهائی از سطح یک سازمان اپورتونیستی میان گرا (اکنون میست) به یک سازمان کاملاً عیار رویزیونیستی سقوط میکند. این سازمان تنها "تئوری سه جهان" را قبول میکند و در نشر آن دفاع بعمل می آورد بلکه این تئوری را در عمل با اسلام گرائی، جبهه ساختن با ارتجاع فئودالی و شاه طلبی آنرا خط مشی سیاسی اش میسازد. رهبری این سازمان مانند مافیای مواد مخدر دست به سرکوب ناراضیان داخل سازمان زده و عناصر مخالف سیاست های قبیلوی رهبری را در داخل و خارج از کشوری یک کارزار گسترده "تصفیه سازمان" بقتل می رساند.

ساوو، در زمانیکه اهمیت اندیشه مائوتسه دون بیش از پیش بر ملامت شود بر مشی سنتزیستی اش پافشاری کرده و تمام اهمش را بر روی رد مائویزم بمثابه قله سوم مرحله تکاملی مارکسیزم، متمرکز میسازد.

معلوم نیست که جناب بنوال در جریان این کارزار ضد کمونیستی در کدام غار بسر میبرده است که یک حرف را هم در دفاع از اندیشه اش بر زبان نیاورده؟

از نظر کیفی و ماهوی

بیانید ماهیت و مفهوم همین سخنان آقای بنوال را "از اولین روزی که شعله ای هابه خیابان های بیرون شدند با آنها بودم و تا حالا پیرو اصل و اندیشه های طرح شده آن که همانا تبلیغ و تعقیب "م.ل.ا" میباشند بوده و هستم" بطور موجز به ارزیابی بگیریم. می بینیم که او در اینجا از چند مسئله صحبت میکند: "اصل" "اندیشه" و "طرح" شعله جاوید سخن میگوید.

اصل" به معنی بیخ، بن، ریشه، بنیاد، پی و نژاد (فرهنگ دوجلدی عمیدص 180 جلد اول) میباشد که در اینجا به معنی ریشه و پی مورد استفاده قرار گرفته است. اندیشه شعله جاوید؛ طوری که جریده شعله جاوید اعلام میدارد "اندیشه های دموکراتیک نوین افغانستان" است. در اینجا "اصل" و "اندیشه" شعله جاوید بطور مترادف به یک معنی بکار رفته است، روشنست و قتیکه "اصل و اندیشه یک جریان" دموکراسی نوین باشد، "طرح" آن نیز طرح های دموکراتیک توده ای است. در اینجا جناب نویسنده یاپیکار بنوال دموکراسی نوین را کنار گذاشته و "تبلیغ و ترویج" م.ل.ا" را در جمله استعمال میکند. این یا از یک برداشت نادرست منشامیگیر دوپانوینسده آگاهانه و وظیفه یک جنبش دموکراتیک نوین را نادرست تعریف میکند. جنبش شعله جاوید ماهیتاً جنبش بورژوا-دموکراتیک تیپ نوین تحت رهبری "س.ج.م" بود. کاریک جنبش بورژوا دموکراتیک برخلاف تصور پیکار بنوال ترویج "م-ل-ا" نیست. این ضرور نیست که بازار تیزی و زرنگی ای از این نوع را وارد بحث های سیاسی کنیم و بگوئیم که تظاهرات محصلین پوهنتون کابل و مکاتب در مرکز و ولایات تظاهرات "پرولتری" بودند. هیچ کس باور نمیکند و نباید هم در پناه ادعای نادرست موضع گرفت. حقیقت مسلم اینست که آن تظاهرات بخشی از یک جنبش توده ای

بودند و هر جنبش توده ای ماهیتاً یک جنبش بورژوازی است (بشمول جنبش دموکراتیک نوین افغانستان یا جنبش شعله جاوید). این سازمان جوانان مترقی بود که به آن ماهیت انقلابی و پیگیر میداد. آقای بنوال! شما میدانید که هر جنبش توده ای در هر موقع میتواند به دو جهت حرکت کند؛ در جهت دموکراسی نوین و سوسیالیسم و کمونیسم و در جهت دموکراسی بورژوازی، کاپیتالیسم و وابستگی به امپریالیسم. اما شما آقای بنوال بخاطر عنادتان با "سازمان جوانان مترقی" و خصومتتان با رفیق اکرم یاری رهبران، حتی یک حقیقت علمی- تاریخی را انکار میکنید، از "اصل"، "اندیشه ها" و "طرح های" آن حرف میزنید ولی نمیگوئید که آنها به سازمان جوانان مترقی تعلق داشتند به جنبش "شعله جاوید". شما برای ردگم کردن "م.ل.ا." در جمله استعمال میکنید ولی نمیگوئید که "م.ل.ا." در این جنبش مقام هژمونی داشت و آنها به این دلیل است که اگر این حرف را بزنید ما این شمار محکم میگیریم که چرا "ساما" رابه دلیل زیر پا گذاشتن این مسئله انتقاد نمیکنید. اینگونه حرف زدن اگر ابلهی نباشد بدون شک شیادی هست.

جناب بنوال که میکوشد مانند "آب دزدک ها" در سطح آب شناکند به خواننده نمیگوید که رود نیل خیلی عمیقتر از توان عصای موسی است. واضح است که سخنرانان تظاهرات شعله ای مانند سیدال سخندان علی حیدر لیب و امثالهم از انقلاب و تئوری های مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی حرف میزدند ولی آنها از اعماق دریای آمدند "آب دزدک های سطح آب" نبودند. اعماق دریا همان سازمان جوانان مترقی بود که پیکار بنوال بنابه غرض غیر انقلابی اش آنرا بپیشوا و بنیانگذارش (رفیق اکرم یاری) خرد و کوچک میسازد.

"سازمان جوانان مترقی" و جنبش تحت رهبری او (جنبش شعله جاوید) دو چیز کاملاً متفاوت از همدیگر هستند. اگر پیکار بنوال در ظرف این 45 سال یگان اثر از مارکس و لنین راهم میخواند حتماً میدانست که جنبش کارگری و حزب کمونیست، جنبش کارگری و مارکسیسم- لنینیسم- مائویسم چیزهایی کاملاً متفاوت از همدیگر میباشند. به همین صورت سازمان جوانان مترقی و جنبش شعله جاوید دو چیز کاملاً متفاوت از یکدیگر هستند. سازمان جوانان مترقی جنبش شعله جاوید را رهبری میکرد به آن "اصل"، "طرح" و "اندیشه" میداد. سازمان جوانان مترقی از خطوط مختلف فعال ایدئولوژیک تشکیل یافته بود. این خطوط عبارت بودند از خط مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی (مائوتسه دون اندیشه در آن زمان) که بواسطه رفیق اکرم یاری شهید به پیش برده میشد و این رفیق اولین پیشوا و بنیان گذار این خط در افغانستان حساب میشود (به همین دلیل است که رفقای سازمان کارگران افغانستان م.ل.م. به رفیق یاری بمثابة "صدر" نگاه میکنند). تا زمانی که رفیق اکرم یاری شهید در سازمان فعال بود، این خط، عامل هژمونی یا خط مسلط و سودهنده سازمان جوانان مترقی و جنبش شعله جاوید بود (که از این نگاه "اصطلاح صدر" رفقای سازمان کارگران کاملاً درست است). از جایی که خط مارکسیستی- لنینیستی - مائویستی در افغانستان بار رفیق یاری شروع میشود و سازمان های مارکسیست- لنینیست- مائویست کنونی در افغانستان شاخه های تکامل یافته این خط است، اصطلاح "صدر" راکه رفقای سازمان کارگران افغانستان بکار میبرند باز هم صحیح از آب درمی آید. اما رفقای حزب کمونیست (مائویست) افغانستان، رفیق پولاد، مائویست های افغانستان و دیگر رفقای مائویست این اصطلاح را تا هنوز بکار نبرده اند و این مسئله ای است که باید بر روی آن دقت و تامل صورت بگیرد و نباید نقش تاریخی یک کمونیست بزرگ رابه دلایل غیرموجه نادیده گرفت و یا بزرگ تر از آنچه هست ساخت.

پیکار بنوال "نرم می ریسد" و توطئه می چیند

"پیکار بنوال" خطاب به رفیق پولاد مینویسد: "ما با هم همسن و سالیم، با هم بگذشته میرویم، از 1347 میگوئیم. من از موقعیتی که داشتم آنچه دیده ام بیان میکنم، هرگاه خلاف بودی آدرس مبهمی بود هم شما و هم دیگران هوشدار بدهید. شعله نیا هم دیگر را می شناسند، لازم نیست نام هم دیگر را بدانند، همینکه با هم صحبت کنند هم دیگر را پیدا میکنند، بشرطی که آدرس مشخص باشد و موقعیت روشن".

طوری که می بینیم جناب پیکار بنوال خود را شعله ای میگوید. در سالهای 1359 و 1360 وقتی در پشاور از مبارزه طبقاتی بایک سامائی حرف میزدید این اعتراض را از او دریافت میکردید که "اندیوال، شعله یی گری ات را ببنداز دیگه". اما در و در مبارزات مارکسیست- لنینیست- مائویستهای افغانستان که "شعله یی گری را" چنان بصحنه برگردانیده اند که جناب "بنوال" خود را تنها شعله ای میگوید بلکه میگوید که "شعله ای بوده و تا هنوز هم هست". ما با فارمول بنوال که "شعله نیا هم دیگر را می شناسند" کار میکنیم و از خود میپرسیم که در این 45 سال چرا "پیکار بنوال شعله ای" بگوش کسی نخورده است؟ به دلیل آنکه این نام یک نام مستعار بوده و شاید بعد از نوشتن و یاد جریان نوشتن مقاله ابداع شده باشد.

جالب اینجاست که سیدحسین موسوی نوشتن بانام مستعار را "ضعف اخلاقی" میخواند و هنگامیکه زیر نام "خالقداد پغمانی" مینویسد، نوشتن بانام مستعار را حتی "تئوریزه" میکند که این نام ها برای پولیس مخفی نمی ماند و نویسنده هارانشویق میکند که "بانام اصلی شان بنویسند یعنی خودشان خود را مستقیماً به پولیس معرفی کنند". این اعتماد بر امپریالیزم و ارتجاع بطور مستقیم مورد تاکید قرار میگیرد که "امپریالیست ها کسی را غرض نمیگیرند" و حتی گفته میشود که "اگر غرض می گرفت سیدحسین موسوی را غرض می گرفت". اما پیکار بنوال بانوشتن زیر نام مستعار هم بر معیار اخلاقیات سیدحسین موسوی باشکم پرمی ریزد و هم بر تئوری "بر امپریالیزم و ارتجاع اعتماد کنید" او.

پیکار بنوال بعد از تطهیر "فحاشان مثلث فله (فحاشی، لمپنی و هرزه گی) و انکار جاسوسیها، توطئه گریها و تهمت زنیهای موسوی، کبیرتوخی و میرویس محمودی، چگونگی تظاهرات شاگردان لیسه حبیبیه را شرح میدهد. او در این جازا افرادی نام میبرد که آن روز هادر تظاهرات لیسه حبیبیه نقش داشته اند و همان تاکتیکی را بکار می بندد که کبیرتوخی موفقانه در مورد میرویس محمودی بکار گرفت. نویسنده خود را رفیق مظاهرات کاکا و امامای باز ماندگان افرادی معرفی میکند که ممکنست اکثریت عظیم شان بدست جلادان خلق و پرچم و اخوان الشیاطین بشهادت رسیده باشند. با این آب سرد ریختن مغرضانه بر آتش دل باز مانده ها و نسل جدید آن قهرمانان شعله ای، جناب بنوال تله گذاری میکند. این نشان میدهد که پیکار بنوال در طول و عرض پهنا از کبیرتوخی و سیدحسین اضافی میگیرد.

پیکار بنوال به تقلید از عبدالقیوم رهبر که بهنگام بحث های ایدئولوژیک بخاطر استتار ناتوانی اش آهسته در کمین روان طرف مقابل می نشست، برای ذهن رفیق پولاد دام گذاشته از او بملایمت میبرد "ببینید آقای پولاد!" و سپس ادامه میدهد "شهیداکرم" یاری "در ترکیب سازمان جوانان مترقی به عنوان یک محفل بود، داکتر هادی" محمودی"، دافرو باختری محافل دیگری بودند که سازمان را تشکیل دادند، سازمانی که پشت پرده بود، در ترکیب شعله جاوید باز هم در حد یک محفل بود که شناخته شده هم نبود. کسانی هست که هرگاه احساس مسئولیت کنند بنویسند و واقعیت ها را بیان کنند، مثلاً هادی" محمودی"، و اصف "باختری"، مضطرب "نگارگر فعلی" و عده دیگری که در موقعیت رهبری بودند تا روشن گرد و واقعیت چه بوده و هست و شما کوتاه بیاید دست از سر جنبش بردارید".

"ببینید آقای بنوال" آقایان و اصف باختری و اسحق نگارگر در قبال چه چیزی باید احساس مسئولیت کنند؟ آیا بیچاره گی شمامبدی رسیده که از کسانی که در قبال اشغال کشور به واسطه سوسیال- امپریالیزم شوروی احساس مسئولیت نکردند و با شاعران میهنفروش پرچمی و خلقی مانند سلیمان لایق و ببارق شفیع به اطراف یک میز نشستند خندیدند و نوشیدند، شعر سرودند و لطفه گفتند، کمک مطلبید؟

"ببینید آقای بنوال" شمادر رابطه با سازمان جوانان مترقی و رفیق اکرم یاری شهید در کجا ایستاده اید و از چه کسانی برای ترسیم چهره "حقیقت" و "بیان واقعیت" در مورد یک سازمان "م.ل.ا." طالب حقیقت میشوید؟

"ببینید آقای بنوال" شما نام سمندر را در میان می آورید و تلاش میکنید که او را در صف جهادتان "برضد جنبش مائویستی افغانستان و رفیق اکرم یاری شهید" وارد مصاف کنید.

"ببینید آقای بنوال" شما که خود را شعله ای 45 ساله میگوئید چرا اینقدر از سازمان جوانان مترقی و رفیق اکرم یاری شهید متنفر و بیزار هستید؟ در اینگونه جاهاست که آدم به معنی حقیقی و درست این که "شیاد" کیست و "شیادی" چیست پی میبرد.

پیکار بنوال میگوید که **شعله نیا همدیگر را می شناسند، لازم نیست نام همدیگر را بدانند**. این تاحدی درست است. برخی از شعله ای های کدیگر از نزدیک می شناسند و برخی دیگر از سبک نگارش، استفاده از اصطلاحات و ترمینالوژی ها، جمله بندی ها و برتر از همه منطق مسایل به هویت یکدیگری میبرند. مائویست های افغانستان متد علمی- ریاضی و کامپیوتری دقیقی را انکشاف داده و با دقت تشخیص DNA میتوانند نشان بدهند که یک نوشته از چه کسی هست. در چنین فضائی که تقریباً همه همدیگر را می شناسند بسیار ردیالنه و بیشرافانه است که کسی یک روز بنام احمد برومند شعله های دیگر را فحش بدهد و به زنان آنها تهمت ببندد و در مورد آنها دروغ بگوید و از توطئه کار بگیرد و روز دیگر زیر نام خالقداد پغمانی یا محک باستانی و... غیره. در حالیکه در جنبش چپ افغانستان وقتی یک مقاله بیرون داده میشود، تقریباً تمام آگاه میشوند که نویسنده آن کیست، بسیار ننگین و خائینانه است که آدم حتی سازمانی را بنام سازمان مارکسیست- لنینیستهای افغانستان "جعل کندوبان" با سازمانها و احزاب ممالک دیگر بر گلیم دروغ گوئی و جعلکاری بنشیند. و بدتر از آن ادعا کند که این سازمان از سال های 1360-1359 وجود داشته است!

به این قسم کار با فارمول پیکار بنوال بیشتر افتضاح فحاشان شرفباخته و جاسوسان میهنفروشی مانند سید حسین موسوی را آشکارا میسازد.

پیکار بنوال یک نام دیگر از یک توطئه گر جاسوس و یاپیک توطئه گردیگر؟

در بالا گفتیم که "پیکار بنوال" افرادی مانند "اسحق نگارگر" را برای "بیان حقیقت!"، "روشن شدن واقعیت ها" و "احساس کردن مسئولیت" های شان علیه کمونیست های افغانستان به کمک میطلبد. اسحق نگارگر یک روز در صف شعله ای ها بود، شعر میگفت و اشعارش در شعله جاوید بنام "مضطرب باختری" نشر میشد. او از سال 1349 به اینطرف در آغوش امپریالیست ها "پهلومیخورد و غلت میزند". بهمین قسم اعظم داد فریک زمانی شعله ای بود. او با داکتر فیض یکجاسازمان جوانان مترقی را بجای جراحی قصابی کرد و بگور سپرد. بعداً او با مجید کلکانی فقید سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را ساخت. متعاقباً از آلمان با انجوی میلیونی اش وارد پشاور گردید و بحیث یک انجوباز در شاهین تاون-

جهانگیر آباد در کنار عبدالقیوم رهبر بفعالیست دست زد. اوبار هابا عبدالقیوم رهبر بر سر عواید انجوائی و اداره انجوش جنجال کرد و سرانجام مجبور شد به پرداخت حق آقای رهبر راضی شود. باتجاوز امپریالیست های ناتویر افغانستان، اوبحیث وزیر در کابینه فرمایشی به امپریالیست ها و احزاب اسلامی جهادی خدمت کرد. اودر عین حال سمت معاونیت جنرال عبدالرشید دوستم را بر عهده دارد. وقتی کمک طلبیدن در میان باشد و چیزی را که اینگونه افراد بیان میکنند "حقیقت و واقعیت" حساب شود، آن وقت چرا پیکار بنوال مستقیم از خود امپریالیست هانمی طلبد که "احساس مسئولیت کرده" و اسناد "سیا" را در مورد جنبش دموکراتیک نوین افغانستان برای "روشن شدن واقعیتها" بیرون بدهند؟ چه فرقی بین یک مرتجع و مردماند اسحق نگارگرو امپریالیست ها وجود دارد؟

مادر این جانمیخواهیم بر روی این موضوع حرف بزنیم که آیا اسحق نگارگر، انجنیر عثمان، عین علی بنیاد اعضای سازمان جوانان مترقی بودند یا نه و حتی از وجود آن خبر داشتند یا خیر! واگر نبودند، چرا نبودند و چرا آنها دست بخیانت زده و "پس منظر تاریخی" را بیرون دادند. این بحث در ظرفیت این نوشته نبوده و حق آن ادا نمیشود.

امادر این جا آنچه رامیخواهیم به آدرس آقای پیکار بنوال پست کنیم اینست که "بخاطر مبارزه بر علیه کمونیست های کشور از عناصری مانند اسحق نگارگر کمک طلبیدن اگر یک توطئه گری رذیلانه نباشد، بدون شک یک سیاست شیادانه، خائنه و اپورتونیستی میباشد".

"بنوال" میگوید که "هرگاه خلاف بودی و آدرس مبهمی بود هم شما و هم دیگران هوشدار بدهید". ما این فرصت را غنیمت شمرده و از ایشان سوال میکنیم: آیا شما خود عضو سازمان جوانان مترقی بودید؟ بدون شک پاسخ بنوال "نه" است، زیرا؛ جناب شان خود میگویند که در سال 1347 شاگرد لیسه حبیبیه بوده است. جناب بنوال اگر این درست باشد پس از کجابه ترکیب "سازمان جوانان مترقی" واقف شده اید؟ در حالیکه این سازمان یک سازمان کاملاً مخفی بود و شما چطور به معلومات دقیقی مانند اینکه فلان کس در فلان محفل بود و فلان و فلان کسان دیگر در فلان محفل و... غیره دست یافتید؟ آیا شما از طریق "علم" فالگیری و اسطرلاب به ترکیب س.ج.م. پی بردید و یا از راه حساب جیفر و رمل اندازی؟ آیا شما وحی نازل میشد و یا شما در همان جوانی که در لیسه حبیبیه شاگرد بودید به درجه غیبگویی رسیده بودید؟ و یا اینکه شما نیز از آن گونه افرادی داشتید که زیر کله "سید اسمعیل بلخی" و "اسمعیل مبلغ" می نشست و سپس "احوال و گزارشات رابه سید سرور و اعظم میرسانید تا به دربار انتقال دهد. بدون داشتن "این امتیازات و وسایل" شما هیچگاهی نمیتوانید به ترکیب یک سازمان سیاسی مخفی پی ببرید، مگر اینکه خود سید حسین موسوی باشید که این گونه اطلاعات را از طریق "قبله گاهی" و "جنرال اتمرو وزارت داخله" دریافت کرده باشید. شما در بهترین صورت میتوانید بگوئید که این معلومات را بر اساس "افواها و شایعات سرکوجه روشنفکران" و یا "طن و گمان تجسس گرایانه" خودتان جمع کرده اید. این آخری معصوم ترین بهانه برای شماست و شما فقط در این حالت میتوانید اندکی قابل باور جلوه کنید. اما شما که این "معلومات سماوارخانه ای" را در ذهن تان جای داده اید اکنون با آن توطئه مگر در نظر دارید که به آنها رسمیت بدهید؟ اما باید توجه کنید که هیچ یک از روش اطلاع یافتن شما از ترکیب سازمان جوانان مترقی برای یک انسان آگاه که اندکی با علوم و اسلوب کار علمی آشنائی دارد قابل قبول نیست. از اینجا درک میشود که شما چرا ادعا میکنید که سابقه 45 سال شعله ای بودن را دارید. در حالیکه مبادی برخورد شعله ای بودن را رعایت نمیکنید. بنظر میرسد که شما از جمله شعله ای های "میرزا" هستید.

وقتی حرف برسر ترکیب هر سازمان بشمول سازمان جوانان مترقی می آید، کمونیست ها همیشه با بر خورد حداقل ماتریالیستی و ابژکتیف وارد بحث میشوند. و از ترکیب دیدگاه ها و خطوط سیاسی- ایدئولوژیک در یک تشکیلات حرف میزنند اینک از افراد بانیت توطئه گری نام ببرند در کمین احساسات و عواطف جوانان بی تجربه و خواهان انقلاب بنشینند. و از خود تصویری ترسیم کنند که " از دنیا و مافیها و کجا و کجا خبردار دو آدم خیره و آگاهی است!".

پایان بخش اول

مؤیست های افغانستان

3 عقرب 1392 - 25 اکتوبر 2013